

جامعه‌شناسی سیاست‌گذار آن‌گونه که بوراووی تشریح نموده است به شیوه‌های گوناگون در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی جوامع مداخله می‌کند و در خدمت هدفی است که کارفرمایش تعیین کرده و برای مشکلات سفارش داده شده راه‌حل‌هایی ارائه داده یا به راه‌حل‌های موجود مشروعیت علمی می‌بخشد. مروری بر تاریخ جامعه‌شناسی در کشورهای پیشرفته حکایت از آن دارد که جامعه‌شناسی سیاست‌گذار سیر نزولی خاصی را از دهه ۱۹۸۰ میلادی تاکنون تجربه نموده است. در حقیقت، تجربه جامعه‌شناسی در آمریکا (کشوری که واجد جامعه‌شناسی پیشرفته‌ای است و از حیث فرهنگی نیز مهد پراگماتیسم و فایده عملی دانش‌ها می‌باشد و معمولاً تعقیب بی‌غرضانه دانش، برای اثبات ضرورت وجود یک علم کافی دانسته نمی‌شود) نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی سیاست‌گذار از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی تاکنون نه تنها رشد نکرده، بلکه در مسیر افول هر چه بیشتر حرکت نموده است. استدلال مقاله حاضر در مقام تبیین این حقیقت تاریخی آن است که خلق دانش توسط جامعه‌شناسان و شکل‌دهی سیاست اجتماعی به‌وسیله سیاستمداران، مدیران و دیوانسالاران اشکال متفاوت و نسبتاً ناسازگاری از فعالیت‌های انسانی هستند و به‌همین دلیل و دلایل دیگر، افول جامعه‌شناسی سیاست‌گذار، حتی در کشورهای صاحب علم، امری طبیعی بوده و به‌احتمال زیاد تداوم خواهد یافت.

■ واژگان کلیدی:

جامعه‌شناسی سیاست‌گذار، مایکل بوراووی، مهندسی اجتماعی، جان‌اتان ترنر، مدل تحقیق و توسعه، پیش‌بینی، فایده جامعه‌شناسی

علیه جامعه‌شناسی سیاست‌گذار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

محمدرضا طالبان

استادیار گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
qtaleban@yahoo.com

طرح مدعا

جامعه‌شناسان همواره کوشیده‌اند تا با ارائه طبقه‌بندی یا تقسیم‌بندی‌هایی، نظم و نسقی به ساختار علم جامعه‌شناسی دهند. ادبیات این علم نیز نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان تاکنون توانسته‌اند بر اساس مقسم‌های مختلف، یک جامعه‌شناسی را به قسمت‌های متفاوت و متمایزی برش زنند. در همین راستا، به نظر می‌رسد آخرین طرح تقسیم‌بندی ساختار جامعه‌شناسی متعلق به مایکل بوراووی^۱ (۲۰۰۵، ۲۰۰۷، ۲۰۰۹) باشد که تلاش نموده است تا براساس پاسخ‌های دوگانه به پرسش‌های «جامعه‌شناسی برای چی؟» و «برای کی؟» جایگزینی برای تقسیم‌بندی‌های کهنه جامعه‌شناسی (خرد - کلان، کمی - کیفی، نظری - کاربردی، پوزیتویست - هرمنوتیک و...) ارائه دهد. بوراووی براساس این مقسم، یک جامعه‌شناسی را به چهار قسمت برش زد تا چهار نوع کار جامعه‌شناسانه را از یکدیگر بازشناسد: جامعه‌شناسی حرفه‌ای^۲، جامعه‌شناسی سیاست‌گذار^۳، جامعه‌شناسی انتقادی^۴ و جامعه‌شناسی مردم‌مدار^۵. توجه و تأکید مقاله حاضر فقط بر جامعه‌شناسی سیاست‌گذار است که در ادبیات جامعه‌شناسی به اسامی دیگری همچون، جامعه‌شناسی کاربردی^۶، جامعه‌شناسی بالینی^۷، مهندسی اجتماعی^۸، یا عمل جامعه‌شناختی^۹ نیز آمده است. جامعه‌شناسی سیاست‌گذار آن گونه که بوراووی تشریح نموده در خدمت هدفی است که کارفرمایش تعیین می‌کند و علت وجودی‌اش عبارت است از ارائه راه‌حل‌هایی برای مشکلات سفارش داده شده، یا مشروعیت علمی بخشیدن به راه‌حل‌های موجود. در حقیقت، جامعه‌شناسی سیاست‌گذار به شیوه‌های گوناگون در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مداخله می‌کند (بوراووی ۱۳۸۷: ۱۸۳). مروری بر تاریخ جامعه‌شناسی در کشورهای پیشرفته حکایت از آن دارد که این نوع جامعه‌شناسی نسبت به سایر جامعه‌شناسی‌ها فراز و فرود ویژه‌ای را تجربه نموده است که مسئله‌ای می‌نمایند.

توضیح آنکه، جامعه‌شناسان از ابتدا علاقمند به ابداع علمی بوده‌اند که سیاست‌هایی را برای حل مشکلات مبرم اجتماعی شکل دهد. در حقیقت، خواست بنیانگذاران اولیه

1. Michael Burawoy
2. Professional Sociology
3. Policy Sociology
4. Critical Sociology
5. Public Sociology
6. Applied Sociology
7. Clinical Sociology
8. Social Engineering
9. Sociological Practice

جامعه‌شناسی ایجاد علمی اجتماعی بود که بتوان برای اصلاح و بهبود جامعه به کار گرفت و عملاً سودمند باشد. اغلب آنان چنین تصور می‌کردند که تحقیقات جامعه‌شناختی می‌تواند گزاره‌های معتبر و عینی درباره واقعیات اجتماعی به دست دهد و نقش محققان علوم اجتماعی در قبال تصمیم‌گیرندگان سازمانی و سیاست‌گذاران همانند نقش تکنسین است که ابزار یا راه‌حلی ارائه کرده که کاربران (تصمیم‌گیرندگان - سیاست‌گذاران) می‌توانند در شکل‌دهی و اجرای برنامه‌ها و خط‌مشی‌های سازمانی‌شان آن را «مورد استفاده» قرار دهند. به عبارت دیگر، چنین تصور می‌شد که پس از حصول شناخت عینی از واقعیات اجتماعی، جامعه‌شناسان می‌توانند بر اساس دانش‌شان برای حل مشکلات اجتماعی خط‌مشی تجویز کنند و به درمانگران کاربردی جامعه تبدیل شوند.

به‌همین جهت بود که بسیاری از متفکران اجتماعی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، جامعه‌شناسی را فراهم‌کننده بنیاد نظری برای یک علم کاربردی جامع می‌دانستند. به‌عنوان مثال، آگوست کنت بر آن بود که جامعه‌شناسی به‌عنوان محل تلفیق علم اثباتی می‌تواند قوانین کلی اجتماعی را تدوین کند که به کمک آنها بتوان همه مشاجرات و مجادلات مربوط به سیاست‌گذاری اجتماعی را حل کرد. بدین ترتیب، در مورد پدیده‌های اجتماعی نیز همانند پدیده‌های طبیعی «هرج و مرج عقیده‌ها» به پایان خواهد رسید. در حقیقت، از جمله اعتقادات اصلی پوزیتیویسم - که در ابتدا، عرصه علوم اجتماعی را به‌تصرف خود درآورده بود - در جامعه‌شناسی یکی این بود که وقتی قوانین اجتماعی کشف و اثبات شوند، به کار گرفتن آن برای کنترل کردن، یا تنظیم رفتار افراد یا گروه‌ها در جامعه امکان‌پذیر خواهد شد. ضمن اینکه، جامعه‌شناسان می‌توانند با اتکاء به دانش تخصصی‌شان مسائل و تعارض‌های اجتماعی را شناسایی و یک به یک حل نمایند؛ به‌همان شیوه‌ای که تخصص‌های علوم طبیعی در حل مسائل عملی در مهندسی و پزشکی کاربرد دارند. در هر حال، یکی از اصول پوزیتیویسم تلقی‌اش از علم جامعه‌شناسی به‌منزله علمی سودمند است، از این حیث که می‌توان آن را در فرایند سیاست‌گذاری اجتماعی در قالب پروژه‌های مهندسی اجتماعی^۱ وارد کرد. دور کیم، با وجود آنکه قسمت

۱. نقش مستقیم علوم اجتماعی را در سیاست‌ها و طرح‌هایی برای اصلاحات اجتماعی «مهندسی اجتماعی» گفته‌اند. پوپر، علی‌رغم اختلاف‌های جدی‌اش با پوزیتیویسم از سایر جنبه‌ها، این تلقی از نقش علوم اجتماعی را تا آنجا تأیید می‌کرد که به اصلاحات اجتماعی در مقیاس کوچک (مهندسی اجتماعی گام‌به‌گام) و نه تلاش‌های انقلابی به‌منظور دگرگونی اجتماعی در مقیاس گسترده که آن را مهندسی اجتماعی اتوپایی می‌نامد، محدود شود (بتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۹۹).

زیادی از جامعه‌شناسی کنت را نپذیرفت، ولی از این حیث مانند کنت اثبات‌گرا بود و آرزو می‌کرد بر مبنای نوعی علم نظری جامعه، نوعی علم اخلاق و سیاست کاربستی بنیان نهد. به عقیده دور کیم، جامعه‌شناسی اگر به نتایجی که مایه بهبود وضع جامعه شوند، نینجامد شایسته یک ساعت زحمت هم نیست. نظر ماکس وبر نیز آن بود که علوم اجتماعی در پاسخ به «ملاحظات عملی» پدیدار شد که می‌خواست به شیوه رشته‌های بالینی علوم پزشکی عمل کند. یعنی از آن انتظار می‌رفت که بیماری‌های اجتماعی را تشخیص دهد و نسخه‌های را به‌عنوان سیاست درمانی مؤثر تجویز کند (باتومور، ۱۳۵۶: ۳۶۱؛ آرون، ۱۳۶۳: ۶۸ و لارسن، ۱۳۷۷: ۱۱۸)!

خلاصه آنکه، بنیانگذاران اولیه جامعه‌شناسی همگی پنداشتی از جامعه‌شناسی کاربستی یا کاربرد جامعه‌شناسی جهت تغییر عالم داشتند^۲. به همین نحو، بنیانگذاران جامعه‌شناسی در آمریکا نیز می‌خواستند از جامعه‌شناسی برای بهبود و اصلاح جامعه استفاده نمایند. به عبارت دیگر، گرچه در میان بنیانگذاران جامعه‌شناسی آمریکا نوعی تعهد و التزام ظاهری به جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم تعمیمی وجود داشت، ولی آنان نیز اعتقاد داشتند جامعه‌شناسی، علمی است که متعهد به اهداف اصلاح‌گرایانه و کاربردهای عملی دانش می‌باشد (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۵۰).

۱. فروند (۱۳۶۲) تصریح دارد که جامعه‌شناسی‌های قرن نوزده (کنت، مارکس، اسپنسر) تنها از علم یاری می‌جسته‌اند و قبل از هر چیز سودای اصلاح جامعه موجود را در سر داشتند. به عبارت دیگر، این جامعه‌شناسی‌ها بیشتر افکار اصلاح‌طلب بوده‌اند تا علم به معنای اخص کلمه. در واقع، تحلیل آنچه که هست تنها بهانه‌ای در خدمت برنامه‌های اصلاح اجتماعی و آنچه که باید باشد، بوده است. دورکیم نیز گرچه نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی علمی بوده است، ولی در عمل، به تفکیکی که میان احکام واقعی و احکام ارزشی قائل شده بود، وفادار نماند و حتی فکر می‌کرد از مطالعات جامعه‌شناختی‌اش می‌تواند نظام اجتماعی نوینی را بیرون بکشد که «علم» برحق بودنش را تأیید کند (فروند، ۱۳۷۲: ۱۶).

۲. البته، در این میان پارتو استثناء می‌باشد. از دید پارتو، هدف جامعه‌شناسی، جستجوی حقیقت است و نه جستجوی فایده و لذا نمی‌توان این ایراد را به جامعه‌شناسی گرفت که چرا عملاً مفید نیست. یک نظریه علمی می‌تواند از دیدگاه حقیقت، نظریه‌ای مردود باشد و از دیدگاه نفع اجتماعی نظریه‌ای معقول یا برعکس. بر این اساس، پارتو نتیجه گرفت که مشکل عمل و سازمان اجتماعی اساساً راه‌حل علمی ندارد. پارتو در جواب همه معاصران ما که معتقدند علم، این یا آن سازمان اجتماعی را برای جامعه توصیه می‌کند از قبل چنین پاسخ داده است: علم اصیل و نه شبه‌علم، قادر به آموزش راه‌حل مشکلات اجتماعی نیست. به نظر پارتو، هیچ چیز بیش از غلو در ارزش علم، بیش از این گرایش که علم، چنان‌که دورکیم معتقد بود، قادر به هر کاری هست، گرایشی که در واقع نوعی آیین سیاسی و حتی نوعی مذهب است مخالف روح علمی نیست. عالم باید نسبت به محدودیت‌های علم آگاه باشد (آرون، ۱۳۶۳: ۱۱۷، ۱۲۴ و ۱۷۷).

با همه اینها، هرچه از سمت بنیانگذاران جامعه‌شناسی دور شده و به زمان حال حرکت می‌کنیم، آن اتفاق نظر اولیه در خصوص لزوم فایده عملی جامعه‌شناسی از میان رفته و به تدریج جامعه‌شناسان به دو اردوگاه متعارض تقسیم شدند: گروهی که نگاه‌شان به درون بوده و تصدیق می‌نمایند که تنها کار مناسب جامعه‌شناسی عبارت است از مطالعه جامعه و نهادهای آن جهت فهم و درک بهتر آنها؛ و گروه دوم که نگاه‌شان به بیرون است و معتقدند جامعه‌شناسی باید به‌طور عملی بتواند به مردم، سیاست‌گذاران و کاربران خدمت کند (اسکات و شور^۱، ۱۹۷۹). مروری بر تاریخ جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی گروه دوم (یعنی جامعه‌شناسی سیاست‌گذار به‌قول بوراووی) که در دهه‌های اول نیمه دوم قرن بیستم در اوج قرار داشت، به تدریج رو به افول گذاشت تا جایی که در دهه‌های آخر قرن بیستم به‌نظر می‌رسید که در معرض نابودی و اضمحلال قرار گرفته و برخی جامعه‌شناسان مجبور شدند برای احیای آن تلاش کنند (ر. ک. به: ترنر، ۱۹۹۸ الف؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ و بیبی، ۱۹۹۸). چون این مدعا، مسئله اصلی مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد نیازمند مستندات و توضیح بیشتری است.

گفتنی است که در دوره بعد از جنگ جهانی دوم یک خوش‌بینی عمومی فوق‌العاده‌ای نسبت به علم جامعه‌شناسی به‌وجود آمد تا جایی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی سیل عظیم دانشجویان را به گروه‌های جامعه‌شناسی سرازیر کرد و باعث شد تا برای اولین و آخرین بار فارغ‌التحصیلان رشته جامعه‌شناسی نسبت به بسیاری از رشته‌های عمده دانشگاهی مثل روان‌شناسی و اقتصاد فزونی گیرند. پیامد مهم این منبع عظیم دانشجویی عبارت شد از رشد فوق‌العاده گروه‌های جامعه‌شناسی در دانشگاه‌ها و تخصیص منابع معتابهی به آموزش و پژوهش جامعه‌شناختی (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۵۲-۲۵۱). متعاقب آن و در طول دهه ۱۹۷۰ میلادی شاهد دعوت ثابت و سراسری جامعه‌شناسان جهت سیاست‌گذاری‌های معطوف به مشکلات اجتماعی بودیم تا جایی که هیئت مدیره انجمن جامعه‌شناسی آمریکا، کاربرد هر چه بیشتر و مؤثرتر جامعه‌شناسی را در سیاست‌گذاری‌های عمومی پیش‌بینی کرد (ازکمپ، ۱۳۸۶: ۵۱۹).

1. Scott & Shore

۲. کازنو (۱۳۶۴) نیز تصریح دارد که در پانزده سال اول نیمه دوم قرن بیستم، علم جامعه‌شناسی واجد اعتبار و مرجعیت زیادی شده بود تا جایی که محافظه‌کاران، اصلاح‌طلبان و حتی انقلابیون از جامعه‌شناسی انتظار داشتند تا راه شناخت واقعیات را بر آنها بگشاید تا بدین‌وسیله بتوانند بر روند حوادث تسلط پیدا کنند (کازنو، ۱۳۶۴: ۱۲).

مع‌هذا، واقعیت آن بود که سال‌های افزایش تأثیر دانشمندان علوم اجتماعی بر سیاست‌گذاری‌های، سال‌های کثرت شکست سیاست‌گذاری‌ها و افزایش مشکلات اجتماعی مهیب نیز بود (اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸: ۴۴). به‌همین دلیل، به تدریج روند استفاده از جامعه‌شناسان در سیاست‌گذاری‌ها معکوس شد تا جایی که در دهه ۱۹۹۰ میلادی دعوت از جامعه‌شناسان برای شرکت در چنین فعالیت‌هایی سراسری مهمی که مربوط به سیاست‌گذاری بود به‌طور چشمگیری کاهش یافت (لارسن، ۱۳۷۷: ۳۲). ترنر در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی ضمن گلایه‌مندی و ابراز تأسّف از این وضعیت، تصریح و تصدیق می‌کند که:

با وجود آنکه جامعه‌شناسی تنها علمی است که به‌طور اختصاصی به مطالعه مشکلات سازمان اجتماعی می‌پردازد، ولی به‌ندرت توسط سیاست‌گذاران دعوت و فراخوانده می‌شود (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۴۷).^۱

در حقیقت، تجربه جامعه‌شناسی در آمریکا (کشوری که واجد جامعه‌شناسی پیشرفته‌ای است و از حیث فرهنگی نیز مهد پراگماتیسم و فایده عملی دانش‌ها می‌باشد و معمولاً تعقیب بی‌غرضانه دانش، برای اثبات ضرورت وجود یک علم کافی دانسته نمی‌شود) نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی سیاست‌گذار از دهه ۱۹۹۰ میلادی تاکنون نه‌تنها رشد نکرده بلکه در مسیر افول هر چه بیشتر حرکت نموده است.

پس از آنکه در دهه ۱۹۸۰ مشکلات حاد اجتماعی مثل جرم و جنایت در جامعه آمریکا به‌شدت شروع به افزایش نمود، انتظارات عمومی از جامعه‌شناسی افزایش یافت. با وجود این، جامعه‌شناسان نتوانستند نسخه‌هایی برای درمان این بیماری‌های اجتماعی ارائه دهند، تا جایی که برخی اظهار نمودند که جامعه‌شناسی از حیث کاربردی در ۱۹۸۰ میلادی به نقطه اوج خویش رسید و از آن به بعد رشدی ننمود (براون، ۲۰۰۱: ۱۹۴).

حتی در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، جایگاه دانشگاهی رشته جامعه‌شناسی نیز در دانشگاه‌های آمریکا دستخوش تزلزل گردید و برخی گروه‌های جامعه‌شناسی منحل شده

۱. البته، ترنر تصریح دارد که شاید بتوان چند مصداق خاص را نشان داد که در عرصه سیاست‌گذاری فعالیت‌های موفق داشته‌اند، ولی به‌عنوان یک رشته علمی (نه چند فرد خاص) باید اذعان نمود که ما جامعه‌شناسان در مرکز سیاست‌گذاری‌ها و فعالیت‌های جهان اجتماعی پیرامون‌مان قرار نداریم (ترنر، ۱۹۹۸ ب: ۲۷۳).

یا به دانشکده‌ها و در رشته‌های دیگر - مثل برنامه‌ریزی شهری^۱، عدالت کیفری^۲، بهداشت عمومی^۳، ارتباطات^۴ و سیاست‌گذاری عمومی^۵ - منتقل و ادغام شدند (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۵۳) تاجایی که این تصور به وجود آمد که رشته جامعه‌شناسی در حال فروپاشی است. مقاله نیویورک تایمز در ۲۸ مه ۱۹۸۹ میلادی از همین پنداشتِ ضدجامعه‌شناسی حکایت می‌کرد:

جامعه‌شناسی رشته‌ای فلاکت‌زده^۶، متفرق^۷، ضعیف^۸ و بالکانیزه شده^۹ است (اسمیت، ۱۹۹۱: ۱).

بنیامین گینزبرگ در کتاب خویش در سال ۲۰۱۱ میلادی با عنوان «سقوط دانشگاه» این بسته شدن گروه‌های جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های آمریکا را فرایند اضمحلال جامعه‌شناسی نامید و سامرز نیز در مقاله سال ۲۰۰۳ خویش با عنوان «پایان جامعه‌شناسی؟» مدعی شد که در دهه ۱۹۸۰ میلادی بسیاری از نویسندگان، پایان جامعه‌شناسی را پیش‌بینی کرده بودند (لیختن‌اشتاین، ۲۰۱۳). جالب آنکه، در همین دوره زمانی که مشتریان جامعه‌شناسی، مدیران سازمانی، مقامات دولتی و مردم منتظر ارائه راه‌حل‌های مؤثر برای مشکلات حاد اجتماعی بودند، برخی جامعه‌شناسان - همچون بالمر (۱۹۹۰) - تصریح نمودند که بعید است جامعه‌شناسان بتوانند نسخه‌هایی برای درمان بیماری‌های خاص اجتماعی ارائه دهند. در همین راستا، رول در کتاب «نظریه و پیشرفت در علوم اجتماعی» (۱۹۹۷) نتیجه گرفت که خیلی از سرخوردگی‌های عمومی نسبت به جامعه‌شناسی در اواخر قرن بیستم ریشه در حقیقت تلخ فقدان ارائه راه‌حل‌های مورد انتظار برای مشکلات اجتماعی توسط جامعه‌شناسان داشت.

البته، این بدان معنی نبود که جامعه‌شناسان فاقد فرصت‌های کافی برای نشان دادن سودمندی عملی رشته‌شان بودند؛ اتفاقاً، خلاف آن حقیقت داشت. جامعه‌شناسی در دهه‌های ۱۹۶۰ الی ۱۹۸۰ میلادی از حمایت‌های بسیار زیادی از سوی مشتریان مختلفی

1. Urban Planning
2. Criminal Justice
3. Public Health
4. Communications
5. Public Policy
6. Impoverished
7. Fragmented
8. Vulnerable
9. Balkanized

برخوردار شد که به دنبال دانش و شناختی در خصوص چگونگی کار سازمان و حیات اجتماعی بودند. برای مثال، بنیاد راکفلر برای بسیاری از تحقیقات جامعه‌شناسی بودجه اختصاص داد، همان‌طور که بنیادهای کارنگی و فورد^۱ نیز برای پژوهش‌های کاربردی جامعه‌شناختی بودجه و پول زیادی اختصاص دادند. مع‌الوصف، این حامیان تحقیقات جامعه‌شناختی خیلی‌زود دست از حمایت‌شان کشیدند. دلیل آن، این بود که تمام چیزی که آنها از تخصیص پول‌هایشان به دست آوردند، شناخت‌هایی توصیفی بود که سودمندی عملی‌شان روشن نبود. واقعیت آن است که جامعه‌شناسان، تقریباً همیشه، مشتریانی را که مایل بوده‌اند برای این دانش پول اختصاص دهند، دلسرد نموده‌اند (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۵۱ و ۲۵۳). در عرصه سیاست‌گذاری نیز تصدیق شد که مشارکت چنددهه‌ای جامعه‌شناسان در سیاست‌گذاری برای حل مشکلات اجتماعی، عمدتاً بدبینی عمومی را نسبت به این رشته به وجود آورد (براون، ۲۰۰۱: ۱۹۶). همان‌طور که ترنر اذعان نموده است:

عملکرد جامعه‌شناسان باعث به وجود آمدن پیش‌داوری علیه جامعه‌شناسی به‌عنوان علمی بی‌مایه و پیش‌پاافتاده^۲ نزد بسیاری از مردم گردید، اگر از موضع همکاران دانشگاهی‌مان در رشته‌های دیگر چیزی نگوئیم (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۴۶).
در همین راستا، بریانت و بکر (۱۹۹۰) در پاسخ به این سؤال که جامعه‌شناسی در جهان غرب چه چیزی به دست آورده است؟ اظهار می‌دارند: «حضور بیشتر در دانشگاه‌ها، کتاب‌ها و مقالات علمی که درک فزاینده‌ای از جامعه‌شناسی را به همراه یک بی‌علاقگی و خصومت فزاینده نسبت به این رشته به وجود آورده است» (براون، ۲۰۰۱: ۱۹۰).

خلاصه آنکه، به نظر می‌رسد جامعه‌شناسان در عمل نتوانسته‌اند اصول، نظریه‌ها و نتایج تحقیقات اجتماعی را با تصمیمات مربوط به سیاست‌گذاری به نحوی ربط دهند که مشکلات اجتماعی تخفیف یافته و از این طریق مورد حمایت مشتریان‌شان قرار گیرند. ولی، آیا اساساً اصول، نظریه‌ها و یافته‌های جامعه‌شناسی می‌تواند مستقیماً توسط سیاست‌گذاران برای ساختن پدیده‌های اجتماعی به کار بسته شود، همان‌طوری که اصول و نظریه‌های علوم طبیعی در ساختن جاده‌ها و پل‌ها به کار بسته می‌شود؟ آیا اصولاً جامعه‌شناسان می‌توانند نظریه‌های جامعه‌شناسی و نتایج تحقیقات اجتماعی را تبدیل

1. Carnegie & Ford Foundations

2. Trivial

۳. براون نیز تصریح دارد که برخی همکاران دانشگاهی در سایر رشته‌های علمی، جامعه‌شناسی را به‌عنوان یک رشته فاقد هرگونه اتفاق نظر رد کرده و مردود می‌شمارند (براون، ۲۰۰۱: ۱۹۲).

به تصمیمات مشخص در امر سیاست‌گذاری کنند؟ آیا جامعه‌شناسی می‌تواند ابزار کشف درمان بیماری‌های اجتماعی را فراهم ساخته یا درمان‌هایی برای مصائب خاص اجتماعی تهیه یا حداقل پیشنهاد کند؟ آیا معقول و به‌جا می‌باشد که انتظار داشته باشیم یک رشته علمی بار مشکلات اجتماعی را به‌دوش بکشد و بر اساس معیار حل یا تخفیف مشکلات اجتماعی مورد ارزیابی قرار گیرد؟ آیا یک رشته علمی می‌تواند خودش را به‌مثابه پاسدار خیر عمومی در جامعه ببیند و منصفانه است که در قبال رشد مداوم مشکلات اجتماعی در جامعه، آن رشته علمی را مقصر دانسته و سپر بلا قرار دهیم؟

با وجود آنکه برخی جامعه‌شناسان مدعی شده‌اند تنها راه نجات جامعه‌شناسی از رکود و تضعیف نهادی‌اش در دانشگاه‌ها و جامعه، احیای رویکرد مهندسی در این رشته علمی است (بی، ۱۹۹۸ و ترنر، ۱۹۹۸ الف؛ ۱۹۹۸ ب؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶)، ولی مدعای ما آن است که حاکم کردن مهندسی اجتماعی بر علم جامعه‌شناسی یا رونق بخشیدن به جامعه‌شناسی سیاست‌گذار در جوامع معاصر رویایی تحقق‌ناپذیر است. در حقیقت، در مقاله حاضر سعی می‌کنیم نشان دهیم که خلق دانش توسط جامعه‌شناسان و شکل‌دهی سیاست اجتماعی به‌وسیله سیاستمداران، مدیران و دیوان‌سالاران اشکال متفاوت و نسبتاً ناسازگاری از فعالیت‌های انسانی هستند و به همین دلیل و دلایل دیگر، افول جامعه‌شناسی سیاست‌گذار، حتی در کشورهای صاحب علم، امری طبیعی بوده و به احتمال زیاد تداوم خواهد یافت.

اثبات مدعا

در این بخش تلاش می‌شود تا با ارائه دلایلی نشان دهیم که چرا با وجود آنکه تأثیرگذاری بر سیاست‌های مرتبط با مسائل و مشکلات عمده اجتماعی از آغاز جزء لاینفک جامعه‌شناسی بوده است، جامعه‌شناسان عملاً نتوانسته‌اند به‌طور مؤثری بر شکل‌بندی و اجرای سیاست‌های اجتماعی حتی در کشورهای پیشرفته و صاحب علم تأثیرگذارند؟ به‌راستی، چرا جامعه‌شناسی سیاست‌گذار - با وجود آنکه علم جامعه‌شناسی برای تأمین منابع حمایتی جهت رشد خویش، نیازمند اثبات کارساز بودن عملی‌اش در جوامعی داشت که به‌فایده عملی دانش اهمیت زیادی می‌دهند - نتوانسته است موفقیت‌چندانی کسب کند؟ این ناکامی مطمئناً علل و دلایل مختلفی داشته است که در اینجا به‌برخی از آنها اشاره می‌شود.

اول. واقعیت آن است که دانش جامعه‌شناسی از طریق نظریه‌ها و تحقیقات اجتماعی فقط می‌تواند شناخت‌هایی (در مقام توصیف، طبقه‌بندی و تبیین) از حیات اجتماعی آدمیان فراهم می‌آورد. حال باید دید، آیا برای سیاست‌گذاری سازمانی یا دولتی فقط این‌گونه شناخت‌ها کفایت می‌کنند؟ برای پاسخ به این سؤال، ضروری است روشن نماییم که فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در یک دستگاه یا سازمان مبتنی بر چه عوامل و مؤلفه‌هایی است. برخی دانش‌پژوهان، عوامل مؤثر بر فرایند مزبور را به شرح زیر توصیف نموده‌اند (از کمپ، ۱۳۸۶: ۵۲۳):

۱. مقدمات. توانایی سازمان برای اجرای هرگونه عمل و سیاست جدید چیست (بودجه، پرسنل، قدرت و مانند آن)؟

۲. ارزش‌ها. که شامل هدف‌ها، فلسفه و اولویت‌های سازمان، تصمیم‌گیران، دیگر مراجع قدرت، مشارکان و بهره‌مند شونده‌گان بالقوه از سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری می‌شود.

۳. اطلاعات. دانش زمینه در باب موقعیت تصمیم‌گیری و اطلاعات در مورد دوره‌های محتمل عمل و اقدام که مهم می‌باشند.

۴. شرایط. چه شرایطی اقدامات بدیل ممکن را محدود می‌کند (قوانین رسمی، تحریک عمومی، فشار رسانه‌ها، سیاست‌های مدیران سطوح بالاتر و غیره)؟

۵. زمانبندی. فشارها و جدول زمانی مسائلی که به تصمیمات سریع نیاز دارند یا تأخیر آن را می‌طلبند، کدام‌اند؟

۶. الزامات. الزامات یا انگیزش‌ها برای یک سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری چقدر است؟

۷. مقاومت. عدم تمایل آشکار و پنهان تک‌تک اعضای درگیر در یک سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری می‌تواند موجب تغییر یا تحمیل اقداماتی خاص شود.

۸. دستاورد. دستاوردهای قابل انتظار یا میزان و نوع سود حاصل از یک سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری نیز بسیار مهم است.

شایان ذکر است که کل این عوامل در فرایندی در تعاملند که بدان طریق سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سازمانی اتخاذ و اقدامات عملی انجام می‌گیرد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، علم جامعه‌شناسی (اعم از دانش نظری و یافته‌های تجربی پژوهشی) فقط می‌تواند بر اطلاعات لازم یا دستاورد قابل انتظار برای یک سیاست خاص تأکید نماید، در حالی که تصمیم‌گیران یا سیاست‌گذاران ممکن است به جنبه‌های دیگر یک تصمیم، مثل مقدمات، ارزش‌ها، شرایط یا مقاومت‌ها توجه داشته باشند. از

این‌رو، حتی استفاده از دانش نظری مرتبط و یافته‌های معتبر پژوهشی نیز ضرورتاً منتج به پذیرش تصمیمات و سیاستی که احیاناً جامعه‌شناسی آن را تأیید می‌کند، نمی‌شود. به عبارت دیگر، این‌طور نیست که راه‌حل مشکلات عمده در جامعه یا هر سازمان اجتماعی فقط ریشه در فقدان شناخت و اطلاعات داشته باشد که توسط علم جامعه‌شناسی و تحقیقات اجتماعی این شناخت مفقود فراهم گردد. مضافاً بر اینکه، اطلاعات ناشی از نتایج پژوهش‌های علوم اجتماعی تنها یکی از انواع اطلاعات مورد نیاز برای مقاصد عملی است و تحقیقات اجتماعی حتی اگر با بهترین کیفیت و بیشترین میزان ارتباط با مسائل و مشکلات اجتماعی انجام شده باشند نیز تنها می‌توانند بخشی از اطلاعات لازم را برای تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران فراهم آورند.

دوم. جامعه‌شناسان معمولاً دلیل ناتوانی خود در تأثیرگذاری مؤثر بر شکل‌بندی و اجرای سیاست‌های اجتماعی را نبود نظریه عام در این زمینه می‌دانند (لارسن، ۱۳۷۷: ۲۳۴). واقعیت آن است که جامعه‌شناسان در دنبال کردن رؤیای آگوست کنت که جامعه‌شناسی به یک علم نظری عام از پدیده‌های اجتماعی تبدیل شود، هرگز موفق نبوده‌اند. در حال حاضر نیز به نظر نمی‌رسد جامعه‌شناس مطرحی وجود داشته باشد که علم جامعه‌شناسی را صاحب قوانین اجتماعی عام و چنان علم نظری تکامل‌یافته‌ای بداند که بتوان آن را در مورد امور اجتماعی به کار بست؛ همان‌طوری که فیزیکی و شیمی نظری در مورد کنترل و دگرگون جهان مادی به کار بسته می‌شود. چون در وهله نخست، این واقعیت آنان را مأیوس ساخته است که پس از گذشت بیش از یک قرن و نیم تفکر و تحقیق جامعه‌شناختی هنوز هیچ قانونی در جامعه‌شناسی کشف نشده است (گورسکی، ۲۰۰۴: ۲). در چنین وضعی، مسئله کاربرد قوانین عمومی در جامعه و حیات اجتماعی کلاً منتفی است.^۱

در ثانی، می‌توان در مورد مقایسه علوم طبیعی با جامعه‌شناسی، از لحاظ به‌کار بستن عملی آنها، تردید نمود؛ زیرا اینکه اصول جامعه‌شناسی مستقیماً توسط «صاحبان تخصص»

۱. بریانت (۱۹۹۵: ۶-۴) و فلائی‌برگ (۲۰۰۱: ۳۷-۲۵) تصدیق نموده‌اند که کلیه تلاش‌های موجود در جامعه‌شناسی که به منظور بسط «نظریه عام» همانند نظریه‌های موجود در علوم طبیعی انجام گرفته، با شکست روبرو شده‌اند. از نظر آنان، علت اصلی این شکست جنبه وجودشناسانه (ontological) یا موضوعی دارد. به عبارت دیگر، برای به‌دست آوردن تئوری عام همانند علوم طبیعی در جامعه‌شناسی، جوامع انسانی باید چیز دیگری غیر از چیزی که هستند می‌بودند. واقعیت آن است که علوم طبیعی، برخلاف جامعه‌شناسی، با پدیده‌های خودآگاهی سروکار ندارد که قادرند جهان خویش را بسازند (گلدتورپ، ۲۰۰۴).

برای شکل بخشیدن به حیات اجتماعی به کار بسته شود، همان طوری که اصول فیزیکی در ساختن جاده‌ها و پل‌ها به کار بسته می‌شود، با تصویری که ما معمولاً از جامعه انسانی داریم و با احترامی که نسبت به انسان‌های دیگر قائلیم، مغایرت دارد. باتامور، جامعه‌شناس معروف بریتانیایی، بر همین اساس نتیجه می‌گیرد که هیچ نوع «مهندسی اجتماعی» نمی‌تواند وجود داشته باشد (باتامور، ۱۳۵۶: ۳۶۲).

ثالثاً، بهره‌جویی عملی از علوم طبیعی معمولاً به‌طور مستقیم از رهگذر سیاست‌گذاری انجام نمی‌گیرد، بلکه از طریق میانجی تکنولوژی صورت می‌گیرد. ولی، دانش جامعه‌شناسی تاکنون نتوانسته است در قالب تکنولوژی‌ای بسط یابد که مدیران سازمان‌های اجتماعی از جمله دولت‌ها بتوانند آن را برای کاهش مشکلات اجتماعی که با آن مواجه‌اند به کار گیرند. به هر حال، جامعه‌شناس سیاست‌گذار یا مهندس اجتماعی نیازمند آن است که نظریه‌ها، اصول و داده‌های جامعه‌شناسی چنان مرتب برایش فرموله شده باشد که به‌آسانی بتواند استفاده فنی نماید، در صورتی که دانش جامعه‌شناسی اساساً فاقد یک چنین قابلیت‌هایی است. در همین راستا، شاید لازم باشد به مدل تحقیق و توسعه^۱ اشاره نمود که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در قلمروی علوم تجربی و فناوری متولد و به تدریج (در دهه ۱۹۷۰ میلادی) به حوزه علوم اجتماعی گسترش پیدا نمود. این مدل فرض می‌کند که بین تحقیق بنیادی و تحقیق کاربردی نوعی رابطه خطی حکم‌فرماست، بدین معنا که نتایج تحقیقات علمی می‌تواند به‌طور مستقیم در عمل به کار گرفته شود. با وجود این، زمان زیادی طول نکشید تا امیدواری‌های فراوان به این مدل در علوم اجتماعی به ناکامی مبدل شود. در حقیقت، پژوهشگران علوم اجتماعی متوجه شدند که بسیاری از یافته‌های تحقیقات آنها از نظر کاربران یا سیاست‌گذاران برای استفاده عملی بی‌فایده هستند و به تدریج به این نتیجه رسیدند که کاربرد این مدل در علوم اجتماعی فوق‌العاده محدود است؛ زیرا دانش در علوم اجتماعی به‌آسانی به تکنولوژی‌های تکرارپذیر منجر نمی‌شود. از این‌رو، نتیجه تجارب عملی چندین ساله پژوهشگران نشان داد که مدل تحقیق و توسعه (R & D) اساساً در کاربردهای تحقیقات اجتماعی جایی ندارد (هیوسن، ۱۹۹۴).

سوم. از آنجا که هیچ نظریه‌ای در علوم اجتماعی هرگز به‌طور قطع ابطال نشده است، بسیاری از رویکردهای نظری متعارض و رقیب به‌صورت هم‌زمان ادامه حیات می‌دهند و پیاپی طرفدارانی جمع می‌کنند که در منازعه دائمی با یکدیگرند. این چنین مشاجراتی

1. Research & Development Model (R & D)

گرچه در درون اجتماع علمی ممکن است شایسته و مناسب برای رشد آن رشته علمی باشد، اما در قلمروی سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری فقط منجر به سردرگمی می‌شود. مضافاً بر اینکه، افزایش فعالیت‌های تحقیقاتی در علوم اجتماعی همواره به افزایش یافته‌های هم مؤید و هم متعارض با این نظریه‌های رقیب انجامیده است که به جای کاستن از پیچیدگی سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، به آن می‌افزاید. واقعیت آن است که هر چه تحقیقات بیشتری در خصوص یک مسئله اجتماعی انجام گیرد، دستیابی به خطوط واضح هدایت‌کننده سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری بر پایه این تحقیقات دشوارتر می‌شود. در حقیقت، دانش تولیدشده توسط تحقیقات علوم اجتماعی، بر حسب ماهیت، همیشه غیرمتواتر، ناهمگون، ناقص و غیرقطعی است. شاید یکی از دلایل عمده آن مربوط به پیچیدگی مسائل اجتماعی باشد که منجر می‌گردد نتوان همه وجوه مربوط به یک مسئله را حتی در طرح‌های تحقیقاتی چندمتغیری نیز لحاظ نمود. همچنین، طرح‌های تحقیقاتی مربوط به یک مسئله واحد که بر روی جمعیت‌های مختلف انجام می‌گیرد نیز اغلب به شواهد تجربی ناسازگار می‌رسند. ضمن آنکه همین شواهد تجربی نیز بر روی تفسیرهای متعارض نظری گشوده می‌باشند که نتیجتاً به الزامات عملی متفاوتی منتهی می‌شوند. جالب آنکه، دانشمندان علوم اجتماعی با وجود آنکه به خوبی نسبت به ماهیت غیرقطعی دانش‌شان آگاه هستند، ولی در مقام ارائه پیشنهاد برای سیاست‌گذاری، این واقعیت را به فراموشی می‌سپارند و آرای‌شان را به‌عنوان اظهاراتی اثبات‌شده و معتبر در باب واقعیت اجتماعی عرضه می‌کنند (اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸). خلاصه آنکه، نظریه‌ها و دانش حاصله از تحقیقات علوم اجتماعی به‌ندرت پاسخ‌های سرراستی به پرسش‌های مربوط به سیاست‌گذاری می‌دهند.

چهارم. همان‌طور که برخی دانش‌پژوهان علوم اجتماعی استدلال نموده‌اند «شناخت برای دانستن» و «شناخت برای عمل» اساساً راه و روش جدا از هم دارند و مکمل یکدیگر نیستند (لارسن، ۱۳۷۷: ۲۳۷؛ اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸؛ اسکات و شور، ۱۹۷۹: ۲۲۴ و هیوسن، ۱۹۹۴). خلق دانش بر اساس نظریه توسط دانشمندان علوم اجتماعی و شکل‌دهی سیاست اجتماعی به‌وسیله سیاستمداران و دیوانسالاران فی‌نفسه اشکال ناسازگاری از اعمال انسانی هستند و شکافی میان این دو وجود دارد که پر کردنش به‌غایت دشوار است. از این‌رو، اختلاط دانشمندان علوم اجتماعی که قلمروی اصلی آنان «خلق دانش» است با مدیران و سیاست‌گذاران، یا مهندسان و دیگر فن‌آوران که قلمروشان «کاربرد دانش»

است، تمایز این دو دسته فعالیت انسانی را درهم می‌ریزد و به‌درک مغشوشی از نقش دانش نظری در جامعه و نقش دانشمندی که آن را خلق می‌کند، منتهی می‌شود. از این‌رو، بهره‌برداری پایین سیاست‌گذاران از دانش جامعه‌شناسی و یافته‌های پژوهش‌های اجتماعی می‌تواند ناشی از فاصله زیاد میان مولدان دانش و سیاست‌گذارانی باشد که در دو دنیای جدا از هم با ارزش‌ها، نظام‌های پاداش‌دهی و طرح‌های مفهومی متفاوت زندگی می‌کنند. این تفاوت‌ها سبب اختلاف بین پژوهشگر با سیاست‌گذار از نخستین مرحله تعریف و آغاز پروژه تحقیقاتی تا تفسیر نتایج می‌شود (هیوسن، ۱۹۹۴: ۱۸۶۰). یکی از جنبه‌های مسئله «دو دنیا» مربوط به مشکل ارتباطی بین دانش‌پژوهان علوم اجتماعی و سیاست‌گذاران است. این امر تا حد زیادی ناشی از به‌کارگیری اصطلاحات خاص، آمار و مفاهیم و لغات متفاوت می‌باشد. این مشکل ارتباطی ممکن است اعضای دو گروه را به تعبیر و تفسیری کاملاً متفاوت از یک مجموعه اطلاعات واحد رهنمون سازد. جنبه دیگر فاصله بین این دو گروه، مربوط به احتیاط رایج دانش‌پژوهان علوم اجتماعی در تعبیر و تفسیر داده‌ها و عدم توجه به پیش‌بینی و قیاس از روی نتایج در راستای پاسخ به سؤالات تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران است. در مقابل، سیاست‌گذاران برعکس دانش‌پژوهان علوم اجتماعی به متغیرهای اصلی ساختار اجتماعی (مثل طبقه اجتماعی، نابرابری، شغل) علاقمند نیستند، بلکه بیشتر به متغیرهایی علاقه دارند که از راه برنامه‌های اجرایی قابل دستکاری بوده و بتوان اثرهای سریع و کوتاه‌مدت سیاست‌گذاری را در آنها مشاهده نمود.

از سویی دیگر، پژوهش‌های اجتماعی زمان‌بر هستند در حالی که مسائل و مشکلات

۱. تفاوت بین دیدگاه‌ها و سوگیری‌های ارزشی دانشمندان/پژوهشگران با تصمیم‌گیران/سیاست‌گذاران، همچنین با نام «محیط سیاست‌گذاری» در مقابل «محیط پژوهشگری» نیز معرفی شده است. هیوسن (۱۹۹۴) معتقد است پژوهشگران و سیاست‌گذاران در شرایط یا محیط‌های کاملاً متفاوتی عمل می‌کنند که این محیط‌های متفاوت منجر به دو نوع اخلاق حرفه‌ای یا دو فرهنگ متفاوت می‌شود. سیاست‌گذاران، تحقیق را به‌منزله ابزار تحقق سیاست‌های معین یا وسیله‌ای برای استفاده در برنامه‌ریزی یا دستیابی به هدف‌های اجرایی خاص در نظر می‌گیرند و بر این باور هستند که تحقیقات باید بر حوزه‌هایی متمرکز شوند که دارای اولویت از حیث سیاست‌های جاری است. پژوهشگران که معمولاً سوابق تحصیلی دانشگاهی دارند با سنت‌های پژوهش مستقل و مرجعیت علمی تربیت شده‌اند و وظیفه خود را نگرش انتقادی مستقل نسبت به هر چیزی می‌دانند و به‌آسانی استقلال خود را از دست نمی‌دهند و در قبال وابسته شدن به دستگاه‌های اجرایی مقاومت می‌کنند. پژوهشگران، بیشتر دغدغه آن را دارند که تحقیقاتشان مورد توجه همکاران تخصصی‌شان قرار گیرد و کمتر به مشتریان بخش دولتی یا سیاست‌گذار توجه می‌کنند.

اجتماعی اغلب به‌طور غیرقابل انتظار رخ می‌دهند یا به‌ناگهان در دستور کار سیاست‌گذاران قرار می‌گیرند، لذا به‌عمل فوری بدون انتظار برای نتایج پژوهش نیاز دارند. برخی جامعه‌شناسان با تشبیه جامعه‌شناسی با پزشکی استدلال نموده‌اند که اگر «جامعه» بیمار ما بوده و بیماری‌های آن نیز حاکی از وخیم‌تر شدنش باشد در آن صورت ما باید تلاش کنیم تا دانشی را که هم‌اکنون داریم، هر چند دانشی ناقص و ناکافی باشد، به کار گیریم؛ چون بیماران اورژانسی نمی‌توانند منتظر نتایج تحقیقات بیشتر بمانند (پراون، ۲۰۰۱: ۱۹۶). یک مدیر همیشه سریع عمل می‌کند و گاهی اوقات درست عمل می‌کند!... سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان نمی‌توانند مدت زیادی تأمل کنند مبادا که به قاطع نبودن یا مردد بودن متهم شوند (پوت و اسپرینگر، ۱۳۸۸: ۴۵۹).

افزون بر این، همان‌طور که در بند قبلی گفته شد، حتی جایی که نتیجه‌های پژوهشی روشن است، ممکن است با یافته‌های مطالعات دیگر تعارض پیدا نماید و بر پیچیدگی موضوع و جدلی بودن آن بیفزاید. در واقع، الگوی رایج در تحقیقات جامعه‌شناسی آن است که پژوهش‌های مکمل در یک موضوع واحد، موجد افزایش پیچیدگی می‌گردند به‌جای آنکه آن را برای کاربرد عملی ساده‌تر گردانند. این پیامد گرچه می‌تواند از حیث پیشرفت دانش علمی رضایت‌آمیز باشد، اما برای سیاست‌گذارانی که به‌دنبال راه‌حل عملی برای مسائل و مشکلات مشخص اجتماعی هستند، آشفته‌ساز است.

پنجم. از نظر تاریخی، فایده عملی جامعه‌شناسی بر اساس قدرت پیش‌بینی و کنترل بر فرایندهای اجتماعی مطرح شده است. جمله مشهور آگوست کنت این برداشت را به‌شکل موجزی بیان می‌کند: «علم قدرت پیش‌بینی و پیش‌بینی قدرت کنترل می‌دهد». از نظر کنت، چون لازمه طرح‌ریزی و مهندسی اجتماعی پیش‌بینی است، هدف علم جامعه‌شناسی نیز در دستیابی به قوانین اجتماعی، امکان‌پذیر ساختن پیش‌بینی‌های دقیق است. در این دیدگاه، «علم» به‌دنبال کشف قوانین عامی است که از حیث منطقی این شکل را دارند: «اگر X آنگاه Y» یا «اگر نبود X آنگاه نبود Y». دانستن اینکه وقایع از نوع X به وقایع از نوع Y به این ترتیب ربط دارند این امکان را به ما می‌دهد که وقایع از نوع Y را به‌بار آوریم یا مانع از به‌بار آمدن این نوع وقایع شویم: X (مثلاً افزایش در نرخ بهره وام‌ها) را ایجاد کنید آنگاه Y (کاهش سطح تقاضای وام) رخ خواهد داد؛ یا جلوی X (عرضه پول را افزایش ندهید و سرعت گردش آن و سطح معاملات را ثابت نگه دارید) را بگیرید، آنگاه Y (افزایش قیمت‌ها) رخ نخواهد داد. مع‌هذا، پیش‌بینی‌ها در علوم اجتماعی آن قدر محدود و

مقید هستند که نمی‌توانند پایه‌ای را برای کنترل فرایندهای اجتماعی فراهم آورند. این مطلب حتی در مورد اقتصاد هم صدق می‌کند، علمی که موفق‌ترین علوم اجتماعی در پروراندن تعمیم‌های علی بوده است. پیش‌بینی‌های اقتصادی و سیاست‌های پیشنهادی بر اساس الگوهای اقتصادسنجی در مورد کل یک اقتصاد یا بخش‌هایی در درون آن فقط به‌شکلی بسیار مقید و محدود کارساز بوده است (فی، ۱۳۸۱: ۴۰۶-۴۰۵).

به‌عبارت بهتر، «اقتصاد» در میان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، نمونه‌ای یگانه می‌باشد که نه‌تنها خود را به هیئت علم تجربی همانند علوم طبیعی عرضه کرده، بلکه به‌طور وسیعی از ناحیه اجتماع و همچنین از ناحیه سیاستمداران و دیوان‌سالاران سیاست‌گذار به این هیئت پذیرفته شده است. به‌همین دلیل، توصیه‌های سیاست‌گذارانه مطرح‌شده از سوی اقتصاددانان معمولاً واجد شالوده‌ای مستحکم و جدی تلقی می‌شوند تا جایی که خیلی بیشتر از توصیه‌های جامعه‌شناسان مورد متابعت قرار گرفته و به مقیاس وسیع در سیاست‌گذاری‌های جوامع معاصر نفوذ کرده است. مع‌الوصف، از آنجا که بسیاری از پیش‌بینی‌های اقتصاددانان در عمل تأیید نشده‌اند، توصیه‌های سیاست‌گذارانه حاصل از چنین پیش‌بینی‌هایی نیز فواید عملی قلیلی برای سیاست‌گذاران به‌بار آورده است.

اقتصاددانان فقط هنگامی که روندهای موجود تداوم می‌یابد پیش‌گوهای خوبی هستند. اما هنگامی که امر نامعمولی رخ می‌دهد یا روندها معکوس می‌شوند آنها نیز نظیر همه ما به‌تازگی و آشفته می‌شوند. برای مثال، هنگامی که در دهه ۱۹۷۰ میلادی رکود اقتصادی آمد، همه اقتصاددانان غافلگیر شدند... اقتصاددانان غربی ثابت کرده‌اند که نه پیشگویان قابل‌اتکایی در باب پیش‌بینی وضعیت آینده اقتصاد هستند و نه قادر به مدیریت و مهار بحران‌های اقتصادی هستند (اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸: ۹۲، ۹۵ و ۱۰۶).

در همین راستا، می‌توان بحران اقتصادی بی‌سابقه آمریکا در سال ۲۰۰۸ میلادی را نیز شاهد آورد که نه‌تنها توسط اقتصاددانان آمریکایی پیش‌بینی نشده بود، بلکه پس از وقوع نیز آنان درک روشنی از آن نداشتند (بلیگ و کوهلر، ۲۰۰۹). این مسئله باعث گردید تا برخی با مرور تاریخ پیش‌بینی در اقتصاد نتیجه بگیرند که اقتصاددانان در پیش‌بینی بدترین بحران‌های اقتصادی در جهان از دهه ۱۹۳۰ تاکنون همواره ناکام بوده‌اند (کوی، ۲۰۰۹).

البته، گاه استدلال می‌شود که تقصیر از اقتصاددانان نبوده است، بلکه مشکل به

سیاست‌گذارانی برمی‌گردد که نسبت به پذیرش توصیه‌های اقتصاددانان اکراه داشته‌اند. به‌خصوص هنگامی که داروی تجویزی اقتصاددانان برای حل بحران‌های اجتماعی - اقتصادی دارویی تلخ بوده است، بیماران ترجیح داده‌اند که از مصرف آن خودداری کرده و آن را در کشوی میز بگذارند. اما این استدلال با این واقعیت رد می‌شود که اقتصاددانان آنچنان دچار تفرقه و چنددستگی هستند که قادر به توافق بر سر نسخه مشخصی نیستند. توصیه‌های ارائه‌شده توسط اقتصاددانان مختلف (دقیقاً همانند نظریه‌هایی که بر آنها مبتنی‌اند) به‌شکل مشخصی با یکدیگر تفاوت دارند. این امر حتی هنگامی که سیاست‌گذاران مایل به پذیرش توصیه‌های اقتصاددانان هستند آنان را در سرگردانی اینکه کدام‌یک از این توصیه‌ها را بپذیرند باقی می‌گذارد. به‌عبارت دیگر، توصیه‌های اقتصاددانان آن قدر متفاوت است که دولت‌ها در نهایت هر یک از این راهکارهای مشورتی را دنبال کند ضرورتاً مطابق توصیه بعضی و مخالف با توصیه برخی دیگر از اقتصاددانان عمل کرده‌اند! (اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸: ۱۰۴). این وضعیت برای جامعه‌شناسی به‌مراتب بدتر است، چون جامعه‌شناسان هرگز قادر نبوده‌اند در موضوعی خاص اتفاق نظری را برای یک مدت طولانی حفظ کنند (بک، ۱۹۹۹: ۲۱) تاجایی که برخی، به‌طور غلوآمیزی اظهار نموده‌اند: «به تعداد جامعه‌شناسان، جامعه‌شناسی وجود دارد» (اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸: ۱۴۲)؛ واقعیتی که زمینه سیاست‌گذاری را خیلی بیشتر درهم و برهم می‌کند.

در مقام تبیین ناتوانی علوم اجتماعی در پیش‌بینی معتبر، رئالیست‌های علمی/انتقادی استدلال نموده‌اند که پیش‌بینی موفق اساساً مستلزم وجود سیستم‌های بسته^۱ است که مصداقی در علوم اجتماعی ندارد و پیش‌بینی‌های دقیق و معتبر برای سیستم‌های باز (که موضوع و متعلق مطالعات جامعه‌شناسی هستند) امکان‌ناپذیر است. در سیستم‌های بسته که اعیان (عناصرسیستم) و روابطشان ثابت‌اند، شناخت انتزاعی از مکانیسم‌ها می‌تواند به‌سادگی بر اساس اطلاعات مربوط به وضعیت سیستم، تکمیل و بالتبع پیش‌بینی‌های موفق حاصل گردد. ولی، به‌قول باسکار^۲ این دریافت غیرواقع‌بینانه پوزیتیویستی از علوم اجتماعی است که جهانی را پیش‌فرض می‌گیرد که شامل سیستم‌های بسته مرکب از

۱. سیستم‌های بسته، سیستم‌هایی هستند که با محیط خود هیچ‌گونه رابطه مبادلاتی (تبادل ماده، انرژی و اطلاعات) نداشته باشند. در مقابل، سیستم‌های باز عبارت‌اند از سیستم‌هایی که با محیط پیرامون خود دارای ارتباط هستند و جریان مستمر مبادله انرژی و اطلاعات بین سیستم و محیط (سیستم‌های اطراف) برقرار می‌باشد.

2. Bhaskar

واقعیات، رویدادها و فرایندهای مجزایی‌اند که از طریق تجربی شناخته می‌شوند. فقط در چارچوب سیستم‌های بسته است که روابط بین موضوعات سنجیده شده قابل پیش‌بینی تلقی می‌شوند؛ چون فرض بر این است که آنها به‌وسیله عوامل علیّی عموماً مسلط در هر زمان و ذاتاً لاینفک از سایر سیستم‌ها تعیین می‌شوند. در صورتی‌که، در سیستم‌های باز هرچند تئوری‌های علمی به ما شناختی از مقدورات و محدودیت‌های جدی در خصوص اینکه چه چیزی می‌تواند اتفاق بیفتد می‌دهند، ولی احتمالات و امکان‌های بی‌شماری درخصوص چیزی که فی‌الواقع و عملاً رخ خواهد داد وجود دارد که امکان پیش‌بینی دقیق و معتبر را نامیسر می‌سازد (ن. ک. به: لارسن، ۱۳۷۷: ۱۳۳؛ بلیکی، ۱۳۸۹: ۱۵۱؛ سایر، ۱۹۹۲: ۱۳۱؛ دانرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۱۸۴؛ مانیکاس، ۲۰۰۶: ۳۷ و الستر، ۲۰۰۷: ۲۹). در همین راستا، ریمون بودون، جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، درخصوص نادرستی پیش‌بینی‌های اندیشمندان اجتماعی تصریح دارد که تهیه فهرست بلندبالایی از پیش‌بینی‌های اجتماعی که گذشت زمان غلط بودنشان را اثبات کرده است کار دشواری نیست (بودون و بوریگو، ۱۳۸۵: ۱۴۱). لنسکی‌ها نیز اذعان نموده‌اند که کوشش‌های نافرجام و بیهوده اندیشمندان اجتماعی برای پیش‌بینی آینده به‌اندازه‌ای فراوان بوده است که هر نوع پیش‌بینی را می‌توان به‌طور دربست خطا دانست (لنسکی و لنسکی، ۱۳۶۹: ۵۷۹). همچنین، اتریونی - هالوی (۱۳۷۸) درحالی‌که مدعای خویش را به دانشمندان علوم اجتماعی غربی محدود می‌نماید، اظهار می‌دارد که پیش‌بینی‌های آنان همواره خطا از کار درآمده است (سیزده مقدمه).

در حیطه سیاست‌گذاری اجتماعی این بدان معناست که اثرات هرگونه رویه خاص مداخله‌گری سیاست‌گذارانه می‌تواند از طریق تعامل‌های پیچیده میان فرایندهای اجتماعی، خنثی شود و نتایج از پیش برنامه‌ریزی‌نشده و احتمالاً ناخواسته‌ای را ایجاد کند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۰۰). به‌عنوان مثال، می‌توان به یکی از گسترده‌ترین مطالعات پژوهشی جامعه‌شناختی در سطح ملی^۱ به سرپرستی جیمز کلمن^۲ با عنوان «برابری در فرصت‌های تحصیلی»^۳ که به «گزارش کلمن»^۴ معروف و در سال ۱۹۶۶ میلادی نتایجش منتشر گردید، اشاره نمود. مهم‌ترین یافته تحقیق مذکور آن بود که رابطه نیرومندی بین

۱. نمونه نهایی این تحقیق شامل ۶۴۰۰۰۰ دانش‌آموز، ۶۷۰۰ معلم و ۴۱۰۰ مدیر مدرسه بود.
 2. James Coleman
 3. Equality of Educational Opportunity
 4. Coleman Report

تبعیض نژادی و پیشرفت تحصیلی وجود دارد؛ بدین معنا که علت اصلی عدم موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان سیاه‌پوست آن است که آنان عمدتاً از خانواده‌های طبقه پایین می‌باشند و دانش‌آموزان سفیدپوست از حیث تحصیلی موفق‌ترند چون از خانواده‌های طبقه متوسط و بالا بودند. بر اساس این یافته پژوهشی، به سیاست‌گذاران پیشنهاد شد که مدارس سفیدپوستان با مدارس سیاه‌پوستان ادغام شوند تا دانش‌آموزان هر دو نژاد بتوانند محیط‌های آموزشی مشترکی را تجربه نمایند تا بدین واسطه، دانش‌آموزان سیاه‌پوست در جوّ ارزشی مناسب‌تری برای پیشرفت تحصیلی قرار گیرند. به‌استناد همین پیشنهاد، مسئولان دولت و آموزش و پرورش بدین نتیجه رسیدند که ادغام نژادی مدارس، راه‌حل بهبود پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان سیاه‌پوست می‌باشد. ولی، پس از اجرای سیاست ادغام مدارس که حاصل گزارش کلّمن بود، نتیجه ناخواسته و غیرقابل پیش‌بینی‌ای به بار آمد که اصطلاحاً به «گریز سفیدپوستان»^۱ معروف گردید. در حقیقت، اجرای این سیاست موجب شد تا خانواده‌های سفیدپوست از مرکز شهرها به حومه‌ها نقل‌مکان کنند تا از فرستادن فرزندانشان به این مدارس ادغام‌شده جلوگیری نمایند. باری، نتایج ناخواسته به بار آمده به‌حدی منفی شد که خود کلّمن در سال ۱۹۷۵ میلادی یکی از مخالفان سرسخت سیاستی گردید که بر اساس یافته‌های اصلی پژوهش‌اش اتخاذشده بود (نوغانی، ۱۳۷۷: ۴۵-۴۱).

گذشته از این، تئوری‌ها و تعمیم‌های نظری در جامعه‌شناسی بسیار انتزاعی هستند، یعنی مشتمل بر سازه‌ها یا عناصری هستند که ورای کنترل مهندسان اجتماعی است و در نتیجه، موارد استفاده از آنها برای مدیریت و سیاست‌گذاری اجتماعی بسیار محدود (اگر نگوئیم هیچ) است. پس باید نتیجه گرفت که در علوم اجتماعی، بالاخص جامعه‌شناسی، رویای گنت مبنی بر سودمندی دانش از طریق شناخت چگونگی پیش‌بینی و کنترل به‌هیچ‌وجه تعبیر نشده و عملاً غیرقابل تحقق از آب درآمده است.

ششم. جامعه‌شناسان، حتی به‌هنگامی که مطمئن هستند اشکال در کجاست، به‌ندرت می‌توانند مسئله‌ای اجتماعی را مستقیماً حل کنند و یا سیاستی را فارغ از ارزش‌ها پیشنهاد کنند که کاملاً مناسب و مؤثر باشد. زیرا، هرگونه فعالیت عملی برای حل یک مسئله اجتماعی و به‌کار بستن یک سیاست، تصمیمی سیاسی است و از عزم یک گروه اجتماعی به‌حفظ یا تغییر یک شیوه خاص زندگی و عمل بر طبق آرمان‌های اجتماعی

معین حکایت دارد. جامعه‌شناس می‌تواند اطلاعاتی فراهم آورد، زمینه مسائل را روشن سازد، به علل یا شروط علی اشاره کند، مزایا و مخارج محتمل راه‌های مختلف عمل را تاحدودی نشان دهد؛ لیکن، در تحلیل نهایی، تصمیمات سیاست‌گذارانه بر قضاوت، ترجیحات، شعور سیاسی و بر منافع (در سطوح مختلف فردی، گروهی، سازمانی، محلی، ملی و...) متکی است. اگر تصور دگرگونه‌ای داشته باشیم و بخواهیم جامعه‌شناسان را در نقش «حکام فیلسوف» اما با لباس امروزین درآوریم به توهّمات سیاست اثبات‌گرایانه گنت برگشته‌ایم.

به‌عبارت بهتر، هرگونه تصمیم‌گیری جهت اتخاذ سیاستی خاص کار انتخاب است نه کار شناخت نظری که علم جامعه‌شناسی ارائه می‌دهد. علم جامعه‌شناسی، در حقیقت، دوربینی فراهم می‌کند که دید ما را افزایش داده و ما را نسبت به وجوه مختلف حیات اجتماعی حساس و آگاه می‌سازد. ما از طریق آن، زندگی اجتماعی را احتمالاً با بصیرت بیشتر و نظام یافته‌تر از آن خواهیم دید تا با ادراک حاصل از زندگی. مع‌الوصف، چون دانشمندان علوم اجتماعی بیشتر دید کلی و انتزاعی ارائه می‌کنند تا نظریه‌های انضمامی که قابلیت ارزیابی تجربی داشته باشند، توصیه‌های سیاست‌گذارانه حاصل از این دیدهای کلی تا حدود زیادی مبتنی بر قضاوت‌های ارزشی پدیدآورندگان آن است تا بر دانش آنها از واقعیت‌ها، علل و پیامدها. پس، این توصیه‌های سیاست‌گذارانه بیش از آنکه بر دانش مستحکمی در باب آنچه واقعاً هست یا پیش‌بینی آنچه که پس از اجرای سیاستی خاص اتفاق خواهد افتاد، مبتنی باشد بر آرای در باب آنچه باید باشد مبتنی است. یک چنین قضاوت‌های ارزشی دانشمندان علوم اجتماعی اعتباری افزون‌تر از دیگر داورهای ارزشی ندارد. لذا، دلیل اندکی باقی می‌ماند معتقد شویم که تصمیمات سیاست‌گذارانه که به این طریق، متأثر از توصیه‌های دانشمندان علوم اجتماعی است، نسبت به تصمیماتی که به‌گونه‌ای دیگر هستند از نظر اخلاقی برتری دارند (باتامور، ۱۳۵۶: ۳۸۸؛ فروند، ۱۳۶۲: ۹۲؛ اتریونی - هالوی، ۱۳۷۸ و پوت و اسپرینگر، ۱۳۸۸: ۲۷).

هفتم. در پایان، اشاره به چند مصداق مهم یا نمونه تجربی مؤید می‌تواند شاهدی بر حقانیت مدعا و استدلال‌های اقامه‌شده در این مقاله باشد. باب مولان در مصاحبه با رالف دارنورف جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز مشهور آلمانی از وی می‌پرسد:

«شما در سال ۱۹۶۷ وزیر امور خارجه حزب دموکرات آزاد و در سال ۱۹۷۰ عضو کمیسیون اتحادیه اروپا شدید. آیا جامعه‌شناس بودن شما سبب شد که امور را

متفاوت از دیگران انجام دهید یا اساساً این موضوع برای شما مطرح بود؟» پاسخ داندورف در خصوص به‌کارگیری مستقیم جامعه‌شناسی در فرایند اجرایی در امر سیاست‌گذاری جالب توجه و آموزنده است. وی می‌گوید:

«اصلاً این مسئله نبود. اخیراً در این مورد بسیار فکر کرده‌ام و البته مردم هم اغلب این موضوع را به من گفته‌اند. اما در واقع من در آنجا به‌عنوان یک جامعه‌شناس نبودم. من در آنجا مثل بقیه بودم که از چیزی جلوگیری کنم یا با آن موافقت نمایم. به‌نظر من این یک خیال است که معتقد باشیم اگر یک جامعه‌شناس وارد امور سیاسی (سیاست‌گذاری) بشود، در آن امور جامعه‌شناسی را به کار می‌گیرد. تأثیر این تجارب در اندیشه‌های شخص بسیار غیرمستقیم است تا آن‌سان که بسیاری از مردم فکر می‌کنند و بدیهی است تأثیر آن بلادرنگ حاصل نمی‌شود. همانند هنگامی که شما وارد نبردی شده‌اید، آخرین چیزی که درباره‌اش فکر می‌کنید این است که چگونه این موضوع را وارد تحلیل جامعه‌شناختی نمایید.» (مولان، ۱۳۸۰: ۷۱).

همچنین، ملتزر (۱۹۷۲) در یک پروژه پیمایشی از ۱۲۰ روان‌شناس اجتماعی خواست که پژوهش‌هایی را معرفی کنند که بتواند مستقیماً در عمل به کار گرفته شود که در پایان معلوم شد آنها نتوانستند حتی یک پژوهش را معرفی کنند (از کمپ، ۱۳۸۶: ۲۰).

۵۹

نتیجه

چرا جامعه‌شناسان، با علم به اینکه هرگاه دانش و آرای آنان توسط مدیران و سیاست‌گذاران اعمال شده، موفقیت چشمگیر چندانی به‌بار نیامده باز هم تلاش می‌کنند که اسطوره سودمندی دانش و آرای‌شان را برای حل مشکلات اجتماعی برپا نگاه دارند؟ یکی از پاسخ‌های جامعه‌شناسانه می‌تواند اشاره به تنگنای ساختاری‌ای داشته باشد که جامعه‌شناسان با آن مواجه بوده‌اند (ن. ک. به: اتریونسی - هالوی، ۱۳۷۸). واقعیت آن است که از دهه‌های آخر قرن بیستم تاکنون، جامعه‌شناسان گرفتار وضعیتی شده‌اند که به‌لحاظ ساختاری تناقض‌آمیز بوده است. از یک‌سو، معاش جامعه‌شناسان، همانند منزلت و اعتبارشان، به ارج نهادن دیگران به تلاش‌های آنان و تا حد قابل‌ملاحظه‌ای به سرمایه‌گذاری عمومی متکی است. برای تحصیل این منابع، آنان باید عموم را متقاعد می‌ساختند که دانش آنان صرفاً واجد نفع درونی برای خودشان نیست، بلکه دارای فواید عملی برای جامعه نیز هست. بر این اساس، جامعه‌شناسان تحت فشار قرار گرفتند تا

گونه‌ای از دانش را خلق کنند که واجد کاربردهای عملی برای مدیران و سیاست‌گذاران باشد. مضافاً بر اینکه، افزایش فشارهای ناشی از تعدد و تنوع مشکلات اجتماعی در جوامع جدید موجب شد تا متقاعدسازی عمومی در باب سودمندی عملی و فایده‌بخشی فعالیت‌های جامعه‌شناسانه توسط جامعه‌شناسان از اهمیت بیشتری برخوردار شود. در هر حال، وقتی مشکلات اجتماعی به‌نحو فزاینده‌ای افزایش یابد، طبیعی است که تقاضای مدیران و سیاست‌گذاران از متخصصان اجتماعی برای ارائه راه‌حل بیشتر شده و معمولاً آنها برای تخفیف فشار و متقاعدسازی افکار عمومی به‌سمت متخصصان امور اجتماعی روی می‌آورند. لذا، جامعه‌شناسان نیز تلاش نمودند بیشترین تأکید را در نشان‌دادن سودمندی عملی دانش خود - به‌خصوص برای سیاست‌گذاری - به‌کار برند و در رابطه با آثار مفید دانش جامعه‌شناسی برای سیاست‌گذاری‌ها «گرافه‌گویی» یا به‌قول اتریونی - هالوی (۱۳۷۸: ۳۲) «اغواگری» کنند.

ادعاهای گزافی که دانشمندان علوم اجتماعی در مورد اعتبار و عینیت و کارساز بودن دانشی می‌کنند که آنان باید ارائه دهند ممکن است برای حمایت از تقاضاهای آنان به‌کار رود تا آنها را به‌خوبی در هیئت علمی دانشگاه و شورای پژوهش (سازمان‌ها) مطرح کنند و به این ترتیب بودجه پژوهش آنان تأمین شود (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۵۶).

بر این اساس و متعاقب آن، طبیعی بود که فشارهای اجتماعی توسط مدیران، سیاست‌گذاران و سایرین برای نیل به نتایج عملی دانش جامعه‌شناسی سنگین‌تر شود. در حقیقت، به‌موازاتی که نهادهای پژوهشی و آموزشی جامعه‌شناسی در دانشگاه‌ها و سایر سازمان‌های اجتماعی به نسبت‌های بزرگی رسیدند و متقاضی منابع مالی و انسانی اضافی شدند و تا حدود زیادی بدان منابع نیز دست یافتند، مشروعیت‌بخشی درونی دانش جامعه‌شناسی دیگر کفایت نمی‌کرد. به‌واسطه منابع مالی عظیمی که مورد تقاضا بود و در پژوهش‌ها و آموزش جامعه‌شناسی سرمایه‌گذاری می‌شد، جامعه‌شناسان این احساس رو به‌تزايد را پیدا کردند که باید عملاً نشان دهند که چیزی بیش از دانشی فراهم می‌کنند که فقط نفعی درونی برای خود آنان دارد. یک چنین ساختاری، جامعه‌شناسان را با وضعیت دشوار و غامضی روبرو نمود. اگر تنها بر خلق دانش جهت شناخت حیات اجتماعی تمرکز می‌کردند متهم می‌شدند که خود را در برج عاج منزوی ساخته‌اند و از لحاظ اجتماعی

بی‌فایده‌اند؛^۱ و اگر جامعه‌شناسان پا به جهان بیرون گذارند و به‌طرح توصیه‌های عملی و سیاست‌گذارانه بپردازند، به دلایلی که در بخش قبلی آمد و اینکه فاقد اطلاعات مربوط به پیش‌بینی تحول آینده و نحوه تأثیرگذاری بر آن هستند، احتمال ناکامی‌شان بیشتر و بالتبع، اعتبارشان کمتر می‌شود. بدین ترتیب، جامعه‌شناسان در یک وضعیت متناقض ساختاری قرار گرفتند که در هر صورت بُرد با آنان نبوده است.

در خاتمه، این پرسش هنوز به‌قوت خودش باقی است که پس فایده جامعه‌شناسی چیست؟ در پاسخ، به‌جای آنکه همانند پوزیتویست‌های اولیه بگوییم جامعه‌شناسی ابزار کشف درمان بیماری‌های اجتماعی موجود را فراهم می‌سازد، می‌توان گفت که جامعه‌شناسی بینش و شناخت ما را وسعت می‌بخشد و درک ما را از انسان‌های دیگری که خارج از دایره تنگ زمان و مکان و موقعیت اجتماعی خود ما قرار دارند، می‌افزاید. جامعه‌شناسی به ما امکان می‌دهد که از جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی آدمیان دید روشن‌تر و شناخت عمیق‌تری به‌دست آوریم. البته، غالب جامعه‌شناسان، حوزه کاری‌شان هرچه باشد، چنین احساس می‌کنند که از طریق گسترش معرفت و ابداع عقایدی که مردم را در شناخت بیشتر حیات اجتماعی‌شان یاری خواهند کرد، خواه‌ناخواه به‌بهبود زندگی اجتماعی نیز کمک می‌کنند. مع‌هذا، امروزه دفاع از جامعه‌شناسی بر پایه استفاده عملی مستقیم یا کاربرد سیاست‌گذارانه بسیار دشوار است،^۲ مگر اینکه مراد ما از کاربرد

۱. مردان عمل به جامعه‌شناس فشار می‌آورند که فایده‌ای از خود بروز دهد و به حل مشکلات عملی فوری کمک کند... مرد عمل از خود می‌پرسد جامعه‌شناسانی که این همه مته به خشخاش می‌گذارند، این روشنفکران بی‌مسئولیت که همه چیز را پیچیده‌تر از آنچه هست می‌کنند، درحالی که از آنها خواسته می‌شود راه‌حلی ارائه دهند، به چه درد می‌خورند؟... جامعه‌شناس، پس از تحقیقی طولانی درباره یک مسئله و پس از رسیدن به تعدادی از نتایج، غالباً از زبان مردان عمل می‌شنود که «این همه زحمت لازم نبود، ما خودمان همه اینها را می‌دانستیم!» (مندراس، ۱۳۶۹: ۶۱، ۶۳ و ۶۵).

۲. سیکورل در انتقاد به احیای رویکرد مهندسی اجتماعی در جامعه‌شناسی (یا به‌قول بوراووی: جامعه‌شناسی سیاست‌گذار) می‌گوید که بر فرض، جامعه‌شناسی بتواند برای مشکلات حاد اجتماعی راه‌حلهایی عرضه کند؛ ولی مشکل اصلی آن است که امروزه در جوامع غربی تقاضا یا بازاری برای جامعه‌شناسی وجود ندارد: «مطالعه مشکلات اجتماعی برای ارائه راه‌حل برای آنها به‌نحوی که در جهان واقعی کاربرد داشته باشد منوط به وجود بازارهایی برای یک چنین راه‌حلهایی است که امروزه وجود ندارد» (سیکورل، ۱۹۹۸: ۲۶۳). بوراووی نیز تصریح دارد که امروزه در عصر نئولیبرالیسم که حتی وجود جامعه یا امر اجتماعی را نمی‌پذیرند، فضا برای جامعه‌شناسی سیاست‌گذار بسیار محدود بوده و تقاضای چندانی برای جامعه‌شناسی از سوی سیاست‌گذاران وجود ندارد (بوراووی، ۲۰۰۹: ۴۵۷). توضیح آنکه، مارگارت تاچر سیاستمدار و نخست‌وزیر پرشور نئولیبرال احتمالاً اولین فردی در دولت بریتانیا بود که برای هموارکردن سیاست‌گذاری‌های نئولیبرالیستی به انکار «جامعه» برخاست. تاچر، جامعه را انکار کرد تا مسئولیت نسبت به آن را از دوش دولت بردارد و از راه جایگزینی دولت نئولیبرالیستی به‌جای

یا استفاده عملی همانا اندیشیدن درباره جهان اجتماعی و شناخت آن باشد. اگر تحصیلات دانشگاهی در نهایت کوششی برای تشویق افراد به اندیشیدن، پژوهیدن و مطالعه دقیق زندگی آنها باشد در آن صورت جامعه‌شناسی یکی از مهم‌ترین رشته‌های دانشگاهی است (شارون، ۱۳۷۹: ۲۸۶).

در خصوص فایده تحقیقات اجتماعی نیز دیدگاه سنتی نزد بسیاری از دانش‌پژوهان علوم اجتماعی و سایرین آن است که سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان باید گزارش تحقیقات صورت گرفته را بخوانند، بفهمند و نتایج آنها را ملاحظه کرده و در اولین فرصت ممکن در عمل به کار گیرند. اما سیاست‌گذاری‌ها در عمل به‌ندرت به این شیوه انجام می‌گیرد و نتایج تحقیقات هر چند هم با اهمیت باشند به‌ندرت بر فرایند سیاست‌گذاری‌ها چنین تأثیر مستقیمی می‌گذارند. برعکس، تحقیقات اجتماعی معمولاً فقط می‌توانند تأثیرات غیرمستقیمی بر سیاست‌گذاری‌ها بگذارند. در حقیقت، نتایج این تحقیقات با گذشت زمان انباشته شده و می‌توانند موضوعات جدیدی را مطرح نمایند، دیدگاه‌های نوینی بسازند و سؤالات جدیدی طرح کنند. از این‌رو، اشاعه و تراوش ایده‌های جدید علوم اجتماعی به‌صورت خفیف و بسیار کند از ناحیه ادبیات آکادمیک به‌سوی فرایند سیاست‌گذاری جریان می‌یابد و معمولاً از طریق کانال‌های غیرمستقیم همانند رسانه‌ها، مطبوعات تخصصی و تحصیلات دانشگاهی مدیران و سیاست‌گذاران تأثیر می‌گذارند. در این میان، معمولاً «افکار عمومی» نظیر صافی عمل می‌کند و یافته‌های تحقیقات علمی را به اطلاع سیاست‌گذاران می‌رساند. به‌عبارت دیگر، یافته‌های تحقیقات اجتماعی به‌صورت مستقیم و از طریق گزارش‌های علمی یا فنی به‌دست مراجع سیاست‌گذار نمی‌رسد، بلکه انتشار نتایج تحقیقات معمولاً از طریق فشار افکار عمومی و رسانه‌های گروهی صورت می‌گیرد. مجموعه عقاید و باورها در خصوص نتایج علمی و اصطلاحاً «آنچه که تحقیقات علمی می‌گویند» از طریق رسانه‌های گروهی و کانال‌های متفاوت در میان عموم مردم گسترش می‌یابد. برخی مفاهیم نظری و یافته‌های تحقیقاتی به پایین نشت کرده و بر افکار عمومی تأثیر می‌گذارند و در مرحله آخر، سیاست‌گذاری‌ها را متأثر می‌کنند. از این‌رو، تأثیر تحقیقات اجتماعی بر حوزه سیاست‌گذاری ظریف‌تر و غیرمستقیم‌تر از چیزی است که طبق مدل خطی با اصطلاح «بهره‌گیری» بیان می‌شود که منظور از آن، کاربرد کم و بیش مستقیم یافته‌های تحقیقات

دولت رفاه، مسئولیت اجتماعی دولت را بر دوش خود افراد اندازد. جمله معروف تاچر این است: «چیزی به‌عنوان جامعه وجود ندارد، بلکه فقط مردان و زنان منفرد وجود دارند» (هاروی، ۱۳۸۶: ۳۶).

اجتماعی توسط سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان سازمانی است. خلاصه آنکه، تحقیقات اجتماعی شاید بتوانند به فرایند سیاست‌گذاری رسوخ کنند ولی نه از طریق مستقیم بلکه به صورت غیرمستقیم و معمولاً از رهگذر تراوش و نشت به عرصه آگاهی عمومی.

علاوه بر این، تحقیقات اجتماعی می‌توانند بدون استفاده عملی مستقیم از یافته‌های خاص‌شان، سیاست‌گذاران را نسبت به موضوعات جدید حساس کرده، به تعریف دوباره موضوعات و مسائل قدیمی‌تر کمک نموده و غیرمسئله‌ها را به مسئله‌های سیاست‌گذاری تبدیل کنند. پس، نباید نقش و سهم تحقیقات علوم اجتماعی را در کاربردهای اختصاصی و فوری در عرصه عمل دانست، بلکه بناسازی، به چالش کشیدن و تغییردادن روش‌های تفکر سیاست‌گذاران و کارورزان درباره مسائل اجتماعی به‌طور غیرمستقیم نیز از جمله وظایف مهم و اساسی این تحقیقات است. این فرض که تحقیقات اجتماعی باید به کاربرد مستقیم و فوری در سیاست‌گذاری یا رویه‌های اجرایی منجر شود، بر درک غیرواقعی از علوم اجتماعی مبتنی است (هیوسن، ۱۹۹۴).

همان‌طور که مرتون (۱۳۷۶) گوشزد نموده است، تحقیقات جامعه‌شناسی می‌توانند از طریق موفقیت‌شان در نمایاندن مشکلات اجتماعی پنهان و نیز تبیین مشکلات اجتماعی آشکار، انسان‌ها را قادر سازند تا بیش از پیش مسئول نتیجه کنش‌های جمعی‌شان باشند. مع‌الوصف، حقایق کشف‌شده توسط جامعه‌شناسان نمی‌توانند سیاست اجتماعی خاصی را شکل دهند (مرتون، ۱۳۷۶: ۳۶). مرتون همچنین تصریح دارد هنگامی که علم جدید مقام خود را در جوامع معاصر تحکیم کرد، وسیعاً به‌عنوان ارزشی فی‌نفسه و مستقل از هر چیز دیگر پذیرفته شد و انتظار نیل به نتایج عملی تنها ارزشی افزوده و چیزی افزون بر ارزش اولیه آن بود (اتزیونی - هالوی، ۱۳۷۸: ۵۱). به عبارت دیگر، کار علمی در حوزه جامعه‌شناسی توجیه خاص خود را از حیث‌شناختی دارد و نیازمند مشروعیت‌یابی از طریق فواید عملی یا کاربرد سیاست‌گذارانه نیست.

جامعه‌شناسی مانند هر علم دیگری باید در جستجوی انکشاف واقعیت‌ها باشد. فداکردن جستجوی انکشاف واقعیت‌ها در مقابل ملاحظات عملی یعنی تسلیم‌شدن در مقابل پارتیزان‌های متعصب و مبلغان خشک عقیده‌ای که پیشرفت عقیده و سیاست خود را مقدم بر هر هدف دیگری می‌دانند (اینکلس، ۱۳۵۳: ۱۵۵).

حاصل سخن آنکه، از جامعه‌شناسی چیزهایی را بخواهیم که قادر به انجامش باشد و بار اضافی بر دوش جامعه‌شناسان قرار ندهیم که نتیجه‌ای جز حرمان و یأس به‌بار نخواهد آورد.

منابع

۱. آرون، ریمون. (۱۳۶۳). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*. جلد دوم. باقر پرهام. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲. اتریونی-هالوی، ایوا. (۱۳۷۸). *روشنفکران و شکست در پیامبری*. حسین کچوئیان. انتشارات تبیان.
۳. ازکمپ، استوارت. (۱۳۸۶). *روان‌شناسی اجتماعی کاربردی*. فرهاد ماهر. چاپ ششم. انتشارات آستان قدس رضوی.
۴. اینکلس، الکس. (۱۳۵۳). *جامعه‌شناسی چیست؟*. مشفق همدانی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. باتومور، تام. (۱۳۵۶). *جامعه‌شناسی*. سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی کله‌جاهی. چاپ دوم. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۶. بلیکی، نورمن. (۱۳۸۹). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*. حسن چاوشیان. چاپ سوم. تهران: نشر نی.
۷. بتون، تد و یان کرایب. (۱۳۸۴). *فلسفه علوم اجتماعی*. شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد. تهران: نشر آگه.
۸. بوراووی، مایکل. (۱۳۸۷). *درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار*. نازنین شاهرکنی. مجله جامعه‌شناسی ایران. دوره هشتم. شماره ۱.
۹. بودون، ریمون و فرانسوا بوریکو. (۱۳۸۵). *فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی*. عبدالحسین نیک‌گهر. فرهنگ معاصر.
۱۰. پوت، آن و فرد اسپرینگر. (۱۳۸۸). *روش‌های پژوهش برای سیاستگذاری اجتماعی*. رضا فاضل. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. شارون، جوئل. (۱۳۷۹). *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*. منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۱۲. فروند، ژولین. (۱۳۷۲). *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*. علی محمد کاردان. چاپ دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. فی، برایان. (۱۳۸۱). *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*. خشایار دیهیمی. طرح نو.
۱۴. کازنو، ژان. (۱۳۶۴). *قدرت تلویزیون*. علی اسدی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۵. لارسن، کالوین جی. (۱۳۷۷). *نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی*. غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: انتشارات سمت.
۱۶. لنسکی، گرهارد و جین لنسکی. (۱۳۶۹). *سیر جوامع بشری*. ناصر موقیان. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۷. مرتون، رابرت. (۱۳۷۶). *مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی*. نوین تولایی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۸. مندراس، هنری. (۱۳۶۹). *میانی جامعه‌شناسی*. باقر پرهام. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۹. مولان، باب. (۱۳۸۰). *نظر جامعه‌شناسان درباره جامعه‌شناسی*. یوسف نراقی. تهران: انتشارات اطلاعات.

۲۰. نوغانی، محسن. (۱۳۷۷). بررسی مقایسه‌ای اثر کیفیت مدرسه و زمینه اجتماعی دانش‌آموزان بر عملکرد تحصیلی. شورای تحقیقات آموزش و پرورش خراسان.

۲۱. هاروی، دیوید. (۱۳۸۶). *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*. محمود عبدالله‌زاده. نشر اختران.

22. Babbie, E. (1998). Comments on Turner. *Sociological Perspectives*. 41. (2). 259-261.
23. Beck, B. (1999). The Future of Sociology. *Sociological Inquiry*. 69. (1). 121- 129.
24. Bligh, M. & J. Kohles. (2009). How Barack Obama Won the Historic 2008 Presidential Election?. *The Leadership Quarterly*. 20. 489-492.
25. Bruhn, J. (2001). Why Can't Sociology Apply Itself ?. *Sociological Practice: A Journal of Clinical and Applied Sociology*. 3. (3). 189-204.
26. Bryant, C. G. A. (1995). *Practical Sociology*. Cambridge: Polity Press.
27. Bryant, C. G. A. & H. A. Becker. (1990). *What Has Sociology Achieved?*. London: Macmillan.
28. Bulmer, M. (1990). Successful Applications of Sociology. Pp. 117–142 in *What Has Sociology Achieved?*. Edited by C. G. A. Bryant & H. A. Becker. New York: Macmillan.
29. Burawoy, M. (2005). For Public Sociology. *American Sociological Review*. 70 : 4-28.
30. Burawoy, M. (2007). The Field of Sociology: Its Power and Its Promise. Pp. 241-258. in *Public Sociolog*. Edited by Dan Clawson; Robert Zussman; Joya Misra; Naomi Gerstel; Randall Stokes; Douglas L. Anderton & Michael Burawoy. University of California Press. Ltd.
31. Burawoy, M. (2009). The Public Sociology Wars. Pp. 449–474. in *Handbook of Public Sociolog* . Edited by Vincent Jeffries, Rowman & Littlefield Publishers, Inc.
32. Cicourel, A. (1998). Comments on Turner. *Sociological Perspectives*. 41. (2). 261-268.
33. Coy, P. (2009). What Good Are Economists Anyway?. *Bloomberg Businessweek*. 15 April.
34. Danermark, B.; E. Mats; L. Jakobsen & J. Karlsson. (2002). *Explaining Society: Critical Realism in the Social Sciences*. Routledge Press.
35. Elster, J. (2007). *Explaining Social Behavior*. Cambridge University Press.
36. Flyvbjerg, B. (2001). *Making Social Science Matter*. Cambridge University Press.
37. Goldthorpe, J. (2004). Progress in Sociology. *Paper Prepared for the Symposium in Honour of Robert Erikson*. Stockholm. 24-25 November 2004.
38. Gorski, P. (2004) The Poverty of Deductivism: A Constructive Realist Model of Sociological Explanation. in: *Sociological Methodology*. Vol. 34. Editor: Ross Stolzenberg. pp: 1-33.
39. Husen, T. (1994). Educational Research and Policy. *The International Encyclopedia of Education*. Pergamon Press.
40. Lichtenstein, B. (2013). Is US Sociology in Decline. *Global Dialogue: Newsletter for the International Sociological Association*. Vol 3. Issue 2.
41. Manicas, Eter. (2006). *A Realist Philosophy of Social Science*. Cambridge University Press.
42. Rule, J. B. (1997). *Theory and Progress in Social Science*. New York: Cambridge University Press.
43. Sayer, A. (1992). *Method in Social Science: A Realist Approach*. London: Routledge, 2nd Edn.

44. Scott, R. A. & A. R. Shore. (1979). *Why Sociology Does Not Apply: A Study of the Use of Sociology in Public Policy*. New York: Elsevier.
45. Smith, J. (1991). A Methodology for Twenty-first Century Sociology. *Social Forces*. 70. (1). 1-17.
46. Turner, J. (1998a). Must Sociological Theory and Sociological Practice be so Far Apart?. *Sociological Perspectives*. 41. (2). 243-258.
47. Turner, J. (1998b). Response to Commentary. *Sociological Perspectives*. 41. (2). 273-278.
48. Turner, J. (2001). Social Engineering: Is This Really As Bad As It Sounds?. *Sociological Practice: A Journal of Clinical and Applied Sociology*. 3(2): 99-120.
49. Turner, J. (2005). Is Public Sociology Such a Good Idea?. *The American Sociologist*. 36. (3/4). 27-45.
50. Turner, J. (2006). Explaining the Social World. *The Sociological Quarterly*. 47. (3). 451-463.

